

دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره نهاد انسان در قرآن (تفسیر آیه فطرت)

مصطفی خلیلی *

چکیده

از نظر آیت‌الله جوادی آملی، انسان متوجه کمال و جمیل مطلق است. این حالت بنی نوع انسان است که خدای تبارک و تعالی جبلی انسان را بر آن مفطور کرد. فطرت انسانی بر کمالات نورانی مخمور است که با ارزش‌ترین سرمایه وجودی اوست و هیچ مخلوقی از آن بهره ندارد؛ از این رو، انسان همچون چشمه‌ای جوشان است که می‌تواند جوی‌هایی را سیراب کند. خدای سبحان بر اساس ارزش وجودی انسان به او امر فرمود که قعود و قیام خویش را متوجه دین قیم کند تا قوام یابد و توجه خود را سوی دین حنیف کند تا همواره در صراط مستقیم حق بماند. هر چند آیه ابتدا با فعل امر مفرد آمده؛ اما از فعل بعدی که جمع است، تعمیم ثابت می‌شود. از فرمان خدا دو نکته به دست می‌آید: (۱) این توجه باید همراه با معرفت باشد؛ (۲) قوام امت مرهون توجه آنان به دین قیم است. فطرت انسان و دین الهی هیچ تهافتی ندارند، بلکه سنخ واحدی دارند. خلاقیت علامه در تفسیر قرآن به قرآن به کمک روایات مأثور از معصومین علیهم‌السلام در تبیین این آیات تجلی می‌کند که ایشان بین فطرت پاک و غیر مشوب به باطل با دین حنیف هیچ تنافری نمی‌بینند و معتقد است شهادت اولیه انسان همان ندای درونی فطرت است؛ بدین ترتیب، بین آیه ذر و آیه فطرت ارتباط برقرار می‌کند؛ در حالی که بسیاری از مفسران در این کار موفق نبوده‌اند. در این پژوهش، افزون بر اشاره به نکات بدیع درباره فطرت، اثبات می‌کنیم دیدگاه استاد شباهت آشکاری با اندیشه علامه دارد و نظر برخی مفسران، مانند فخر رازی را بر نمی‌تابد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، وجه، قیام، نهاد انسان.

مقدمه

انسان مهم‌ترین موضوع قرآن است و شاید سوره‌های کمی را بتوان یافت که درباره آن سخنی نگفته باشند. شناخت انسان و گوهر وجودی‌اش، که حقیقت اوست، همواره از دغدغه‌های فیلسوفان، عارفان و مفسران قرآن کریم بوده است.

شناخت ابعاد وسیع انسانی آسان نیست؛ از این رو بسیاری از اندیشمندان، او را پدیده‌ای پیچیده و موجود ناشناخته‌ای می‌دانند. یکی از موضوعات مهم انسان‌شناسی، سرشت آدمی است که اختلاف‌برانگیز است.

پرسشی که از یونان قدیم تا به امروز، مطرح بوده این است که نهاد انسان و بزرگ‌ترین سرمایه وجودی او چیست؟ مهم بودن این پرسش و دسترسی نداشتن عقل به پاسخ مستدل، رویکردهای مختلفی را پدید آورده است. برخی مانند رواقی‌ها و روسو، نیک‌سرشتی او را تأیید و سرمایه وجودی‌اش را مجموعه‌ای از خوبی‌ها می‌دانند. (فروغی، ۱۳۷۲: ۷۳/۱ و ۱۹۵/۲)؛ اما هابز و پیروانش انسان را موجودی دیوسرشت می‌دانند که همیشه در پی شر است. (همان: ۱۲۰/۲) ارسطو، فارابی و برخی اندیشمندان مسلمان بر اساس فطرت و دو بُعدی بودن انسان، دیدگاه دیگری دارند که هیچ‌یک از آن دو را بر نمی‌تابد (فروغی، ۱۳۷۲: ۳۹/۱؛ فاخوری و جر، ۱۳۵۵: ۴۲۱).

این مقاله دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی را درباره نهاد انسان و بزرگ‌ترین سرمایه وجودی او بر اساس تفسیر آیه فطرت عرضه می‌کند.

فطرت بزرگ‌ترین سرمایه درونی انسان

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم/ ۳۰)^۱

۱. بنابراین با درستی آیین روی (دل) را برای این دین راست بدار! بر همان سرشتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است؛ هیچ دگرگونی در آفرینش خداوند راه ندارد. این است دین استوار؛ اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

وجه به معنای صورت و روی و اشرف هر چیزی است. نویسنده مجمع البحرین می‌گوید وجه به معنای رضا و کنایه از حسن رضاست؛ چون انسان به هر چه علاقه داشته باشد، اراده می‌کند که به آن رو کند (طریحی، ۱۴۱۶: ۶/۳۶۵). فطرت از ریشه «فطر» به معنای ایجاد، ابداع و اختراع است. «فاطر السموات و الارض» یعنی خالق، مبدع و مخترع آسمان‌ها و زمین. فطرت به کسر اول، یعنی حالت خاص از خلقت که قابلیت دارد به دین حق توجه و میل کند (طریحی، ۱۴۱۶: ۳/۴۳۸).

انسان با سرمایه فطرت و خرد خلق شده است که هیچ موجودی از این سرمایه بهره‌مند نیست.

در تشبیهی که آیت‌الله جوادی آملی برای فطرت به کار می‌برد، انسان مانند دریاست که اگر انسان بودنش را حفظ کند، فواید فراوانی دارد. این سرمایه در ذات او نهفته است. دلیل شباهت او به دریا این است که سرمایه‌اش درونی است و از بیرون تزریق نشده است. سرمایه‌های دریا برای خود دریاست. دریا مانند بانک و موزه نیست که سرمایه‌اش را از خارج تأمین کنند.

جو دریا به سرمایه خویش باش هم از بود خود سود خود بر تراش

(نظامی، ۱۳۸۷: ۲۲)

کسی گوهر را در دریا نریخته است، بلکه دریا در دلش گوهر دارد. کسی از بیرون به انسان کمال‌خواهی و حقیقت‌طلبی را تعلیم نداد، بلکه انسان این سرمایه عظیم را درون خود دارد. چنین نیست که خدا لوح نانوشته‌ای به نام نفس به انسان داده باشد، بلکه فرمود این نفس و جان شما از من است، پیام مرا به شما می‌رساند و مرا می‌شناساند؛ پس آن را دفن نکنید: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس/ ۱۰) چون خدا می‌دانست که عده‌ای آن را چرك‌آلود می‌کنند، انبیا را همچون کارشناسان قلب فرستاد تا آن دفینه‌ها را شکوفا کنند: «یثیروا لهم دفائن العقول» (نهج‌البلاغه: خطبه ۱) و این سرمایه را به ما نشان بدهند تا ما با این سرمایه تجارت کنیم: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ﴾ (صف/ ۱۰) (جوادی آملی، ۱۳۹۱)

قائم و قَیم بودن دین

خدای سبحان به فرستاده‌اش، پیامبر اسلام ﷺ، امر می‌کند که همه هویت هستی‌اش را به دینی متوجه کند که هم قائم است و هم قیم؛ یعنی هم ایستاده است و هم ایستادگی دارد؛ هم ایستاده است و هم دست افتاده را می‌گیرد؛ هم قیم است و هم قیوم و «اقوم بودن» قرآن به همین معناست که فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾ (اسراء/ ۹). این دین مطابق فطرت شما و ابلاغ تعالیم و احکام آن برای تعالی شماس، نه تحمیل بر شما. کسانی درک می‌کنند که این راه را رفته‌اند. آنان که با علوم الهی مانوس‌اند، از فهم آیات و احکام الهی چنان لذت می‌برند که نمی‌توان آن را با هیچ لذت مادی مقایسه کرد؛ چون تعالیم اسلام با فطرت انسان سازگار است؛ بنابراین ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ﴾ یعنی «هویتک و ذاتک و حقیقتک و ماهیتک لل‌دین». «همه لذت و آسایش در پرتو دینی است که با جان و روح تو عجین است و وجه قائم و قیم دین برای همین است.» (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

مراد از وجه و اقامه

گاهی الفاظ را به ظاهر معنا می‌کنند که چندان منطقی نیست؛ زیرا ظاهر آیات در بسیاری از موارد موجب انحراف می‌شود. «وجه» در آیه به معنای صورت نیست که بگوییم صورت خود را سوی دین کن، بلکه به معنای هویت است؛ یعنی هستی خود را به دین متمایل و هویت خود را با دین هماهنگ کن تا تعالی یابی. «اقم» از اقامه به معنای در حالت قیام بودن در زمان دفاع است که بهترین حالت قیام است.

در کلام الهی^۱ آمده است که قیام کنید، نه اینکه بایستید، حالت ایستادن به خود بگیرید و هرگز ننشینید. منظور این است که همیشه حالت دفاع را برای عمل به تعالیم الهی و احیای آن در خود حفظ کنید و هرگز گناه نکنید؛ پس آن که ایستاده گناه می‌کند، نشسته است و آن که نشسته به توحید فکر می‌کند، ایستاده است. ایستادن، یعنی ایستادگی و مقاومت. خداوند فرمود شما را به یک چیز موعظه می‌کنم: به تنهایی یا دو تایی و جمعی برای خدا

۱. ﴿إِنَّمَا أَعْطَكُم بَوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ (سبا/ ۴۶)

قیام کنید؛ پس آنان که در حالت نشسته در مجامع علمی و فرهنگی پژوهش می‌کنند، اهل قیام‌اند و آنان که ایستاده گناه می‌کنند، اهل قعودند؛ چون بهترین حال مقاومت، حالت ایستادن است؛ از این رو فرمود: ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ یا ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ﴾؛ پس وجه، یعنی هویت و اقامه، یعنی استقامت و حفظ کردن. هویت و هستی خود را با دین پیوند بزن و حیات خود را مرهون مقاومت در همین مسیر بدان و نهایت احتیاط را کن. «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ قَالَ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ فِيمَا قَالَ يَا كُمَيْلُ أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ.» (مفید، ۱۳۶۴: ۲۸۳) دیانت نتیجه حیات فطرت است. منظور از «مواظب فطرت باش»، تشویق است: ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ﴾ نصب آن به دلیل اغراست؛ یعنی «خذوا فطرتکم» این سرمایه‌تان را داشته باشید. «خذ فطرت الله، احفظ فطرت الله، صن فطرت الله، حافظ فطرت الله و ...» که منصوب به فعل محذوف است. پس از آن فرمود: این فطرت هم خلق الله است؛ پس چیزی به نام طبیعت نداریم. اصل انسان همین روح و فطرت است، بقیه که جسم و بدن مادی باشد فرع انسان است. اصل و فرع، هر دو باید حفظ شوند، اما مهم اصل انسان است (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

وجه حنیف بودن دین اسلام

همه آنچه از اصول، خطوط، حقوق، توحید، وحی و نبوت دین اسلام گفته شد، برای این بود که شما با صداقت و صرافت به آن توجه کنید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً﴾ باید حنیف باشید نه جنیف؛ ما حنف داریم و حننف. وقتی راننده ماهر در بزرگراه می‌رود، تلاش می‌کند از مسیر خود فاصله نگیرد و ادامه دهد؛ اما آن‌که تمرکز ندارد یا با جاده آشنا نیست، مسیر را مستقیم نمی‌رود و سرانجام تصادف می‌کند. اگر سالك از مسیرش منحرف نشود و قرآن و عترت را سرلوحه قرار دهد، وسط جاده است و به او حنیف می‌گویند. حنّف یعنی به وسط تمایل دارد. مقابل آن حنّف است که به حاشیه تمایل دارد. هر نوع زاویه گرفتن از صراط مستقیم، میل به حواشی و کج‌تابی، که نوعی انحراف از تعالیم دینی است، میل به گناه است: ﴿غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾ (مائده/۳) جنیفانه رفتار نکنید که از وسط جاده دین منحرف شوید. آن‌گاه سر از جاده خاکی و حواشی جاده درمی‌آورید. اینکه می‌گویند اگر هنگام اقامه نماز درباره جهت قبله تردید کردید، از قبله‌نما استفاده کنید، برای این است که

اگر عالماً و عامداً از قبله فاصله بگیرید، به سمت کعبه نایستادید و انحراف از کعبه، منحرف شدن از صراط مستقیم است و این انحراف در هر جهتی که باشد، گمراهی است: «کلتاهما مضلّة» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶) چون اسلام دین حنیف است، مسلمان نیز باید با تعالیم آن حنیفانه رفتار کند تا مسلمانی‌اش براساس آن صدق کند. مسلک دینی با زاویه گرفتن از آیات الهی و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام با قید **«حَنِيفًا»** سازگار نخواهد بود. کلمه **«حَنِيفًا»** شاید حال از فاعل **«اقم»** باشد و ممکن است حال از **«دین»** یا حال از **«وجه»** باشد؛ اما اولی با سیاق آیه مناسب‌تر است (جوادی آملی، ۱۳۹۱)

قوام دین و پایداری دین‌مداران

دین‌داری و ایمان‌محوری به معنای متحد شدن با تعالیم آن است؛ یعنی شریعت با روح انسان عجین شود و با جان او پیوند بخورد. وحدت دین با متدین، معنای واقعی دین‌مداری است؛ پس متدین باید به ویژگی‌های دین را داشته باشد. دین‌قیم، متدین مقاوم تربیت می‌کند و چون دین‌قیم است، متدین به چنین دینی در اعتلای کلمه حق هرگز از مقاومت دست برنمی‌دارد، از دیدن لغزش دیگران متزلزل نمی‌شود، در اعتقاد و عمل به دین تردید نمی‌کند و اگر بیشتر افراد از دین خود منحرف شوند، متدین واقعی به انحراف آن‌ها توجه نمی‌کند، به بهانه اینکه دیگران خلاف کردند، او خلاف نمی‌کند؛ چون می‌داند که خدا فرمود: **«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»**؛ از این رو انحراف برخی افراد، خلق را تغییر نمی‌دهد؛ چون شالوده خلقت در نظام تکوین و تشریح ثابت است و هر نوع دگرگونی، عارضی خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۹۱)

امر خاص و مخاطب عام در آیه فطرت

نکته دقیق آیه فطرت این است که آغاز آیه با فعل امر مفرد و مخاطب آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ ولی آیه همه انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و به همه می‌گوید که خالصانه به دین توجه کنند؛ اما چون تو رهبری، ابتدا به تو می‌گویم: **«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»**؛ همان‌طوری که فرمود: **«فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»** (هود/۱۱۲)؛ یعنی دستور

استقامت، مخصوص تو نیست، بلکه همه موظف‌اند. در آیه ابتدا فرمود: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ بعد فرمود: ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ﴾؛ پس هر چند خطاب آیه خاص است، اما تکلیف همگانی است (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

قشیری می‌گوید قصدت را برای خدا خالص و عهدهت را با او حفظ کن. تلاش کن همه حرکات و سکانات برای خدا باشد. حنیف باش؛ یعنی در دین خود مستقیم باش، از غیر خدا دوری کن و بدان که فطرت الهی همان است که همه مردم بر آن مفظورند. (قشیری، ۱۳۶۹: ۱۱۶/۳).

وحدت دین و کثرت شرایع

یکی از اصول ثابت براساس قرآن کریم، حرکت جبری انسان به سوی خدا است: ﴿وَإِلَى الْمَصِيرِ﴾ (حج/۴۸؛ نور/۴۲؛ لقمان/۱۴) همه تلاش انسان به سوی پروردگارش است و در نهایت آفریننده خود را ملاقات خواهد کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق/۶) آیات بسیاری تصریح می‌کنند که انسان‌ها با وجود همه تمایزهای فردی، اجتماعی، قومی، نژادی و منطقه‌ای، وحدت‌پذیر و در صراط مستقیم‌اند. البته صراط مستقیم، راه‌های جزئی و فرعی دارد که در نهایت همه به صراط مستقیم ختم می‌شوند؛ مانند راه‌هایی که از نهرهای جزئی به دریا می‌رسند. خصوصیات شرایع و منهای همین است که در نهایت به دین وصل می‌شوند: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ (مائده/۴۸) زمانی دستور است که به طرف قدس نماز بخوانید و گاهی دستور است که به سمت کعبه نماز بخوانید. این‌ها همان شرایع و منهای است که به بزرگراه دین منتهی می‌شوند. البته به معنای اختلاف و تخلف نیست، بلکه به دلیل اقتضائات زمان و مکان است. سخن انبیای الهی از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله یکی است. در دین و در کتاب‌های الهی اختلاف نیست. هرچه از خدا باشد، اختلافی در آن نیست. پیامی که خدا به حضرت آدم علیه السلام داد، همان پیامی است که به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله داد. در پیام‌های الهی از آن حیث که ﴿مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ است، هیچ اختلاف و تخلفی نخواهد بود: ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء/۸۲)؛ از این رو هر پیامبری که بعد از پیامبری آمد، مصدق پیامبر قبل بود: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (آل عمران/۳) و اگر در شریعت و

منهاج آن‌ها اختلاف ظاهری وجود داشت، آن را هم تصدیق می‌کردند. اگر همه انبیا در یک زمان بودند، چون هدفشان واحد بود، هیچ اختلافی باهم نداشتند. در جهان هستی هم هیچ اختلافی نیست: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾ (ملک/۳) همه اختلافات در تعالیم انبیا، ظاهری و مشابه اختلاف جغرافیایی یا نژادی و قومی است که باهم جمع می‌شوند. اگر دین خدا واحد است، چرا شرایع مختلفی بر انبیا نازل کرده است؟ اختلاف و کثرت شرایع باتوجه به اقتضائات زمان و مکان و مرتبه ادراک مخاطبان است و به وحدت دین صدمه‌ای نمی‌زند (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

سنخیت تعالیم اسلام با فطرت انسان

انسان با وجود عقل و اراده، نقصان وجودی دارد تا با تعالیم دینی خود را به کمال برساند؛ از این رو خدای سبحان با ارسال دین، روشی را به او معرفی کرد تا به سعادت رهنمون شود. همه تلاش انسان برای رسیدن به سعادت است؛ چنان‌که همه مخلوقات به سمت هدف خاص خود تلاش می‌کنند. فطرت همه موجودات چنین است: ﴿رَبِّئَا الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه/۵۰) همچنین می‌گوید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فسَوَىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾ (اعلیٰ/۲-۳)

حیوانات و سایر موجودات براساس غریزه و انسان براساس فطرت خویش به سوی هدف خلقت حرکت می‌کنند. همه آن‌ها جهازی دارند که می‌تواند آنان را به هدف برساند؛ اما انسان که ورای حیوانات و سایر مخلوقات است، افزون‌بر غریزه، که برای جذب منافع و دفع ضررهاست، فطرت دارد؛ از این رو خدای سبحان در حق او فرمود: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهُ﴾ (شمس/۷-۸) و با فراهم و آسان کردن اسباب زندگی فرمود: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ (عبس/۲۰). تمایز غریزه و فطرت در آن است که اولی خاص حیوان است؛ ولی دومی خاص انسان؛ از این رو براساس فطرت، همه انسان‌ها فقط یک راه برای رسیدن به غایت درپیش دارند که سلوک در آن ضامن سعادت است: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ هرچند هر فرد انسانی در قیامت، نوعی واحد است، در دنیا همه انسان‌ها نوعی واحدند و باتوجه به روح انسانی، سود و زیان مشترکی دارند و

با اختلاف افراد مختلف و متعدد نمی‌شود؛ پس انسان به دلیل انسان بودنش، سعادت و شقاوت واحد دارد؛ بنابراین باید یک سنت برای او مقرر شود و او در عمل فقط از آن سنت پیروی کند. این هادی همان فطرت و نوع خلقت اوست. ساختمان روح انسان و نیازهای او ثابت است و با دگرگونی زمان و مکان دگرگون نمی‌شود. سنت‌های جزئی که با تغییر زمان و مکان مختلف می‌شوند، تأثیری بر فطرت ثابت انسان ندارند؛ همان اصل ثابتی که خدای سبحان براساس آن فرمود: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (جوادی آملی، ۱۳۹۱)

ابتکار علامه طباطبایی در تفسیر آیه فطرت

اعتقاد علامه براساس آیات الهی این است که دین الهی مطابق فطرت انسان است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۸۹-۱۹۳) و چون فطرت تغییرپذیر نیست، دین الهی نیز دستخوش دگرگونی نمی‌شود. این تلقی ثمره سبک تفسیر قرآن به قرآن ایشان است. بسیاری از مفسران مسلمان، اعم از عام و خاص، تلاش کرده‌اند تا قرآن را به همین سبک تفسیر کنند؛ اما چندان توفیقی پیدا نکردند؛ زیرا آنان فکر کرده‌اند تفسیر قرآن به قرآن با مترادف لغات و معجم حروف مقدور است و با شباهت الفاظ می‌توان نکته‌های جدیدی کشف کرد؛ اما ابتکار علامه این بود که تطبیق و تفسیر آیات را به الفاظ محدود نمی‌کرد؛ بلکه بیشتر به معنا توجه می‌کرد؛ برای مثال، برای تطبیق آیه ذر (اعراف/ ۱۷۲) بر آیه فطرت، فهم خطوط کلی قرآن لازم است. تطبیق این دو آیه نیازمند مفسری است که زبان، فرهنگ و روح قرآن را بداند و سخن‌گوی قرآن باشد؛ کاری که از علامه رحمته‌الله ساخته است؛ زیرا بیشتر تفسیرها، از تفسیر طبری تا تفسیر المنار، همه گفته‌اند که قرآن «بفسر بعضه بعضا» (طبری، ۱۴۲۳: ۳/۱۱۵ و ۱۲۳؛ زمخسری، ۱۳۷۱: ۲/۴۳۰).

در کتاب البرهان فی علوم القرآن زرکشی آمده که بهترین روش تفسیری، تفسیر قرآن به قرآن است. حضرت استاد می‌فرمایند:

«ما مفسری ندیدیم که چنین سخنی گفته باشد؛ اما بیشترشان یا همگی به دنبال هماهنگی لغات بوده‌اند و اگر کلمه‌ای در قرآن واژه مترادف نداشت و در باب

خودش وحید بود، آن را تفسیر خاصی نکردند. فقط علامه است که توانسته آیات را با توجه به معانی شان تبیین کند که مصداق بارز آن در همین آیه است.» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲/۱۱۹).

توجه آگاهانه به دین

برخی مفسران (طباطبایی، ۱۶: ۱۴۱۷/۱۷۸) گفته‌اند این آیه نتیجه آیه قبل است که می‌گوید مشرکان به دلیل پیروی از هوای نفسشان به خود ظلم و از راه درست عقل دوری کرده‌اند؛ در نتیجه خدا گمراهشان کرد و اذن هدایت و یاری‌شان را به کسی نداد؛ پس هیچ‌کس اجازه ندارد آن‌ها را یاری کند؛ نه تو که رسول ما هستی و نه غیر تو؛ بنابراین از هدایت ایشان مأیوس باش؛ زیرا اینها اهل هدایت نیستند. ای رسول ما تو فقط به خودت و به مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند پرداز، و روی دل خود و پیروانت را به سوی دین کن. پس باید گفت مراد از اقامه وجه برای دین، روی آوردن آگاهانه و بی‌غفلت به دین است؛ مانند کسی که با تمام توجه به چیزی روی می‌کند. و لام در ﴿لِلدِّینِ﴾ لام عهد است و مراد از دین، دین اسلام است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۱/۲۹).

سخن فخر رازی درباره خارج نشدن از بندگی

مفسران نظرات بسیاری درباره آیه فطرت دارند. یکی از تفسیرهای مهم، سخن فخر رازی است که می‌گوید از ﴿لَا تُبَدِّلْ لِحَلْقِ اللَّهِ﴾ می‌فهمیم که خداوند انسان‌ها را برای عبادت آفریده است، همه بنده اویند و این بندگی تغییرناپذیر است؛ زیرا بندگی خدا مانند بندگی عرفی نیست که فردی امروز بنده کسی باشد و فردا بنده دیگری یا امروز مولا باشد و فردا بنده. از نظر فخر رازی این سخن الهی برای ابطال عقیده سه طایفه است:

۱. برخی مؤمنان: برخی مؤمنان عبادت را برای تحصیل کمال می‌دانند و معتقدند وقتی بنده به کمال بندگی رسید، دیگر تکلیف ندارد و همه حرام‌ها برایش حلال و همه واجبات برایش مباح می‌شود؛ در حالی که آیه این عقیده را باطل می‌داند و می‌گوید انسان به هر درجه از کمال برسد، همچنان بنده است.

۲. مشرکان: مشرکان می‌گفتند انسان چون ناقص است، صلاحیت ندارد خدا را عبادت کند، بلکه آدمی بنده کواکب است و کواکب بندگان خدایند.

۳. برخی مسیحیان: برخی مسیحیان معتقدند خدا در عیسی مسیح حلول کرده و او الله در زمین است. آیه پاسخ می‌دهد ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ همه خلق بندگان خدایند و نمی‌توانند از بندگی او خارج شوند (فخر رازی، ۱۴۰۵: ۱۲/۲۵).

این تفسیر از فخر رازی نادرست؛ زیرا طاعت و ملکیت تکوینی و تشریحی را خلط کرده است. آنچه تبدیل‌پذیر نیست، ملکیت و عبادت تکوینی است؛ چنان‌که خدای سبحان فرمود: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ (سوره/ ۴۴) آن عبادتی که تبدیل می‌شود، عبادت تشریحی مانند نماز و امثال آن است، که مقابل ملک تشریحی خدا قرار می‌گیرد. آیه که می‌فرماید ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ به ملک، عبادت و عبودیت تکوینی نظر دارد؛ درحالی‌که عبادت برخی از جهله صوفیه، مشرکان و مسیحیان، عبادت تشریحی است (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

سخن صدرالمتألهین درباره نوع دنیوی و جنس اخروی انسان

انسان در دنیا نوعی است که همه افراد تحت او می‌گنجند؛ اما در قیامت هر فردی از افراد انسان، نوع مستقلی است. این سخن برگرفته از آیات و روایات است که بیشتر عرفا و حکمای متأله مطرح کرده و صدرالمتألهین آن را در حکمت متعالیه پرورانده است. انسان در این نشئه، نوع و در نشئه آخرت، جنس است:

«همان‌گونه که خداوند در این عالم از ماده جسمانی، انواعی از حیوانات مثل حیوانات درنده، چهارپایان، وحشی‌ها، مارها، عقرب‌ها و ... را آفرید، در آخرت از ماده نفسانی انسان، انواعی از مخلوقات مثل فرشته، شیطان، درندگان، چهارپایان و انواعی از حیوانات را خلق می‌کند؛ درحالی‌که همه این‌ها در این عالم، از نوع واحدی به نام انسان بوده‌اند» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۴۴)؛

چون نفس انسان قابلیت پذیرش صورت‌های مختلف را دارد.

لقد صار قلبی قابلا کل صوره

فمرعی لغزلان و دیر لرهبان^۱

(ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۶۱)

از این رو در قیامت، انواع مختلفی وجود دارد. و این سخن ربطی به تناسخ ندارد که ابطال آن از ضروریات است؛ زیرا افزون بر اثبات برهانی آن، با مشاهدات اهل کشف و عیان به ثبوت رسیده است (ملاصدرا، ۱۹۸۹: ۴/۹)؛ چنان که در روایت آمده است که صحابه امام سجاد علیه السلام گفت: «چقدر حاجی‌ها زیادند؟» امام سجاد علیه السلام فرمود: «ضجه زنده‌ها بسیار و حاجی‌ها کم‌اند.» آن‌گاه اشاره کرد. آن مرد دید دسته‌ای حیوان از میمون، خرس و ... دور کعبه می‌گردند و بینشان دو یا سه نفر آدم هست (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷/۳۰).

«چنان که در ادیان سابقه، مسخ گناهکاران که میمون گردیده‌اند، به وقوع پیوسته است؛^۲ منتها در این امت مرحومه، به کرامت محمدی صلی الله علیه و آله در دنیا مسخ نیست؛ ولی در آخرت که از ناحیه نفوس به مناسبت ملکاتی که تحصیل کرده‌اند، بدن انشا می‌شود، اگر کسی در دنیا به راه راست و مستقیم محمدی صلی الله علیه و آله و آله و سلم و تربیت قرآنی رفته باشد و ملکاتی که طبق اعمال تحصیل کرده است، از اخلاق انسانی باشد، مناسب با این ارواح همین شکل و شمایل و ابدان انسانی است که احسن‌الصور است و اگر ملکه سبعی تحصیل کرده و آدمی باشد که همیشه غضوب و درنده و کشنده بوده است و این خُلق در او ملکه شده باشد، در آخرت که بخواهد انشای بدن نماید، صورتی مناسب با خود انشا می‌کند و اگر کسی باشد که در او خلق‌های سیئه متعدده از غضب و حرص و طمع و غیره وجود داشته باشد یا یک بدنی مزدوج از ابدان آن حیواناتی که این خلق‌ها را دارند انشا می‌کند و یا اینکه مانعی ندارد که طبق هر خلقی بدنی انشا نماید و در چندین صورت معذب باشد.» (اردبیلی، ۱۳۸۱: ۳/۱۷۱)

۱. دل من به‌گونه‌ای شده است که هر صورتی را می‌پذیرد؛ گاهی چراگاه آهوان زیباچشم است و گاه دیر راهب.

۲. اعراف / ۱۶۶.

پس انسان در این عالم نوع متفوق الافراد است و در آخرت هر نوع خاص، بر حسب ملکات است (ملاصدرا، ۱۹۸۹: ۲۲۶/۹).

«در متابعت شهوت و آرزوهای نفس و پیروی غرض‌های دنیا از فطرت اصلی، منسلخ شدن است و کر و گنگ با بهایم و حشرات محشور شدن؛ زیرا هر صفت که در دنیا بر کسی غالب شود، به سبب بسیاری افعال و اعمالی است که صاحب آن صفت را می‌باشد و در روز قیامت صاحبش به صورتی مناسب آن صفت محشور می‌شود. اگر صفت شهوت بر وی غالب است، به صورت خرس و خوک محشور می‌گردد و اگر صفت غضب و درندگی غالب است، به صورت سگ و گرگ و اگر گزندگی و ایذا، به صورت مار و عقرب و اگر دزدی و حيله، به صورت روباه و کلاغ و اگر تکبر، به صورت شیر و پلنگ و اگر رعنائی و خرامیدن، به صورت طاوس و کبک و اگر حرص و ذخیره کردن چیزها، به صورت مورچه و همچنین در باقی صفات چنین می‌دان.

ز تو هر فعل که اول گشت ظاهر

بر آن گردی به باری چند قادر

به عادت حال‌ها با خوی گردد

به مدت میوه‌ها خوش‌بوی گردد

همه احوال و افعال مدخر

هویدا گردد اندر روز محشر

همه پیدا شود آنجا ضمائر

بخوان تو آیه تبلی السرائر»

(ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۴۸)

دیدگاه علامه طباطبایی درباره طبیعت و فطرت

انسان براساس دو بُعد مادی و معنوی‌اش، طبیعت و فطرت دارد. فطرت، صبغه روحانی و طبیعت مربوط به جسم مادی اوست. فطرت انسان او را به نشئه ملکوت و طبیعت، او را به عالم ملک سوق می‌دهد. اینکه کدام یک او را به اجتماع می‌کشاند، نظر اندیشمندان علوم

اجتماعی مختلف است. برخی طبیعت (نیاز طبیعی) و برخی فطرت را عامل آن می‌دانند (طباطبایی، ۱۶: ۱۴۱۷/۱۹۱). سخن لطیف علامه طباطبایی این است که انسان مدنی بالطبع نیست، بلکه مستخدم بالطبع است.

اگر فطرت به درستی معنا شود، روشن می‌شود که انسان مدنی بالفطره است؛ یعنی انسان متمدن است؛ زیرا اگر فطرت به درستی معنا شود، مفهوم تمدن از آن به دست می‌آید و معنای تمدن در فطرت منظوم است. اگر طبیعت واقع بینانه معنا شود، مفهوم استخدام در آن نهفته است. سخن علامه در یکی از اصول چهارگانه این است که هر فرد از افراد انسان، دنبال نفع خود است؛ زیرا انسان همانند حیوان نیست که غذا و پوشاک او در صحنه خلقت آماده باشد؛ بنابراین او باید نیازهای خود را در دنیا فراهم و برای تدارک آن تلاش کند. برخلاف حیوان که نیازهای او در طبیعت مهیاست. اگر گوشت خوار است، گوشت خام غذایش است و اگر علف خوار است، علف بیابان و علف هرز. پوستش نیز جامه دوخته و آماده اوست. انسان در همه این‌ها نیازمند دیگری است؛ پس ناچار است در اجتماع زندگی کند و با اجتماع هماهنگ باشد. این ناچاری به این معنا نیست که فطرت او خواهان اجتماع است تا بگوییم او اجتماعی بالطبع یا متمدن بالطبع است. او در طبعش مستخدم است و تا قدرت دارد می‌خواهد دیگری کارهای او را انجام دهد؛ اما وقتی فطرت با صبغه الهی همراه شد، همه چیز تعدیل می‌شود. فطرت ذخیره‌های بسیاری دارد. نهاد انسان هم پذیرای فسق و فجور است و هم تقوا و نور: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس ۸) آن‌که تقوا و نور را در نهان‌خانه دل ذخیره کرد، لازم نیست فضائل به او تعلیم داده شود، بلکه او در طبعش به عدل‌گرایی دارد و از ظلم متنفر است. اگر کسی نهال شکوفایی را از عمده در خاک دفن کرد و اجازه نداد شکوفا و بالنده شود، تمایل به خوبی‌ها برایش دشوار است. انبیا آمده‌اند همین نکته را تذکر دهند و نهان‌خانه دل انسان را با نهال فضایل شکوفا کنند؛ به تعبیر نورانی امیر مومنان علیه السلام «یشيروا لهم دفائن العقول» (نهج‌البلاغه، خ ۱) انسان با اغراض و غرایز روی این نهال خاک ریخت، آن را دفن کرد، سخن فطرت را کنار گذاشت و آواز خود را بلند کرد. با این وصف روشن است ندای فطرت خاموش و فریاد طبیعت بلند است؛ از این رو، قرآن کریم ما را از این عمل

خلاف نهی کرده است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ﴾ چون تفکر الحادی و مادی، ابزار معرفتی را محدود به حس می‌داند و منکر عقل، قلب و الهامات الهی است، از یک سو منبع بحث‌های سیاسی، حقوقی، جامعه‌شناسی، مدیریتی، اقتصادی، هنری، فرهنگی و مانند آن را مشاهده چیزهای طبیعی و حسی می‌داند و از سوی دیگر، ارزیابی گذشته را ملاک حق و باطل می‌داند که هردو زمینی و نگاه افقی به مسائل است. استفاده از تاریخ برای نقد حوادث و کمک از تجربه و حس برای به دست آوردن معرفت، توجه به بُعد زمینی انسان و غفلت از بُعد آسمانی او و تنزل جایگاه رفیع اوست. اگر آدمی منشأ زمینی دارد،^۱ نباید فراموش کرد که جنبه آسمانی هم دارد: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر/۲۹؛ ص/۷۲) نگاه اعتدالی به انسان، توجه به هردو بُعد است. خدای سبحان در وجود انسان هردو جنبه را قرار داد تا گوی سبقت را از حیوانات و فرشتگان برآید: ﴿فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ برای تدوین برنامه زندگی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری باید به این نکته توجه کرد که انسان حیوان نیست که ترکیب وجود او منحصر به عناصر خاکی باشد؛ پس بدون انسان‌شناسی، تدوین هر برنامه‌ای در زندگی انسان تام نخواهد بود؛ از این رو علامه در یکی از اصول چهارگانه، بررسی انسان را بدون جنبه آسمانی و ملکوتی مستخدم، مستعبر، مستبد و مستمّر بالطبع می‌داند، نه مدنی بالطبع. با نگاه به انحصار انسان در طبیعت، او موجودی مستخدم بالطبع است؛ اما با شکستن این حصر و هماهنگی طبیعت در مسیر فطرت، انسان مدنی بالطبع خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

مصادیق فطرت در روایات

۳۵ یعنی چه میلی نام فطرت در انسانیت انسان و در نهاد او ذخیره شده و مفطور اوست؟ در سخنان معصومان علیهم‌السلام معانی و مصادیق متعددی برای آن آمده است که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ولایت الهی: انسان می‌داند استقلال ندارد، بلکه به وجودی مافوق وابسته است و در

۱ روم/۲۰؛ فاطر/۱۱؛ غافر/۶۷؛ رحمن/۱۴؛ حجر/۲۶، ۲۸ و ۳۳.

وقت حاجت به او رکون می‌کند، فهم ذاتی دارد که مولا علیه است نه ولی و می‌داند که همواره تحت ولایت دیگری است. ابو بصیر گفت که از امام باقر علیه السلام درباره کلام خداوند یعنی «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال کردم؛ حضرت در پاسخ فرمودند: «فطرت همان ولایت است.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳/۳۶۵؛ قمی، ۱۳۶۷: ۲/۱۵۵)

امام خمینی علیه السلام معتقد است شرط رسیدن به مقام ولایت، خروج از تصرف ابلیس و قرار گرفتن در تصرف جنود الله است که مشروط به پاکی ظاهر و باطن است (خمینی، ۱۳۷۰: ۶۱). البته از نظر ایشان «ولایت با تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند، حتم و لازم است و اگر کسی با قدم اتانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او الی الشیطان و الهاویه است.» (همان: ۱۳۱) انسان چنین استعدادی را در خود دارد و فطرتش چنین است.

۲. شناخت حق و معرفت به رسالت و ولایت: انسان در نهاد خویش آگاه است که در هرم هستی، ذاتی واحد حاکم است. توحید محور هستی است و ثنویت و تثلیث باطل است. هر نوع تمایلی به غیر توحید انحراف از حقیقت انسانیت است. «راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند «فُطِرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال کردم؛ حضرت فرمودند: بر توحید [خداوند خلق کرده است.]» (صدوق، ۱۳۵۷: ۳۲۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۴/۱۳۲)

زراره از امام باقر علیه السلام روایت نقل کرده است که از ایشان درباره کلام خداوند حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ به پرسیدم حضرت فرمودند: «منظور اسلام و راه مستقیم مایل به حقی است که از فطرت نشأت گرفته است فطرتی که خداوند مردم را بر اساس آن خلق کرده و هیچ تغییری در خلقت خداوند وجود ندارد؛ باز حضرت فرمودند: خداوند مردم را بر شناخت اسلام و آن راه مستقیم خلق کرده است. پس زراره گفت از حضرت درباره کلام خداوند وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ پرسیدم؛ حضرت جواب دادند: خدا نسل آدم را تا روز قیامت از پشتش خارج کرد پس آنها مانند ذراتی خارج شدند آنگاه خداوند خود را به آنها نشان داد و معرفی کرد؛ و اگر خداوند این کار را نمی‌کرد احدی پروردگارش را نمی‌شناخت. حضرت به نقل از حضرت

رسول ﷺ فرمودند: اینکه هر متولد شده‌ای بر فطرت متولد می‌شود یعنی بر شناخت خالقش خلق می‌شود و همچنین است کلام خداوند وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۵/۶۴ و ۲۲۳/۶۷) نه تنها میل باطنی به ذات ربوبی به نهاد انسان ضمیمه شده، بلکه براساس روایت بالا و روایات مشابه، افزون بر تمایل باطنی، نوعی معرفت درونی به ذات حق در انسان نهادینه شده است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «فرزندان خود را به خاطر گریه کتک زنید پس همانا گریه‌ی آنها به مدت چهار ماه شهادت به لا اله الا الله است و چهار ماه صلوات بر پیامبر ﷺ و چهار ماه دعا در حق پدر و مادرش است.» (صدوق، ۱۳۵۷: ۳۳۱) این معرفت را کسی به او تعلیم نداده، مگر خالقش به خلقت او ضمیمه کرده و جزء ذات او قرار داده باشد.

انسان نه تنها معرفت ذاتی به توحید الهی دارد، بلکه شناخت رسالت و ولایت در او متجلی است. امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خداوند فَطَرَتَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمودند: «توحید و اینکه محمد رسول خداست و علی امیر مؤمنین علیه السلام» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶/۲۲۷)

۳. توحید ربوبی: معرفت ذاتی انسان به توحید الوهی محدود نمی‌شود، بلکه به توحید ربوبی هم می‌رسد. هر انسانی علم حضوری دارد که ذات حق نه تنها خالق اوست، بلکه تربیت او را در مسیر کمال انسانی برعهده دارد. عبدالله بن مسکان از زراره نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام درباره کلام خداوند فَطَرَتَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ عَلَيْهَا پرسیدم حضرت فرمودند: «خداوند مردم را بر این شناخت خلق کرد که او پروردگارشان است و اگر این شناخت نبود هنگامی که از مردم از پروردگارشان و رازقشان سؤال می‌شد علم به آن نداشتند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۴/۶۴)

۴. دین اسلام: یکی دیگر از مصادیق فطرت در قرآن، تسلیم شدن در برابر تعالیم الهی است. هر انسانی بالبداهه می‌فهمد برای رسیدن به انسانیت لازم است در برابر احکام و تعالیم حق تسلیم باشد. تلاش درعین تسلیم، عامل کمال است. عبدالله بن سینان می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند فَطَرَتَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ عَلَيْهَا پرسیدم که آن فطرت

چیست؟ حضرت فرمودند: «فطرت همان اسلام است که خداوند انسان‌ها را بر طبق آن
هنگامی که از آنها بر توحید میثاق گرفت خلق کرده است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۴/۱۳۵)

نتیجه‌گیری

فطرت بزرگ‌ترین سرمایه وجودی انسان است و او را از سایر حیوانات ممتاز کرده.
انسان با این میل باطنی در مسیر کمال قرار گرفته است و می‌تواند به سعادت دنیا و
رستگاری آخرت دست یابد. دین با فطرت هماهنگ است و متدین کسی است که فطرت
خویش را با تعالیم الهی پیوند زند. دین قیم، متدین مقاوم تربیت می‌کند. از نظر آیت‌الله
جوادی آملی، علامه از آن‌رو انسان را مستخدم بالطبع می‌داند که در طبیعت انسان، استخدام
و در فطرت او تمدن نهفته است. در نهاد او هم نور است و هم فسق و فجور. انسان بدون
جنبه آسمانی و ملکوتی، مستخدم و مستثمر بالطبع است؛ اما با هماهنگی طبیعت در راستای
فطرت مدنی بالطبع است. با این نگاه همه مصادیقی که در روایات درباره فطرت و دین به
آن‌ها اشاره کردیم، بر منطق درستی خواهد بود؛ زیرا جمع آن‌ها منافی عقل نیست؛ در واقع،
توحید، معرفت به ربوبیت، ولایت، رسالت پیامبر ﷺ و ولایت امیر مؤمنان علیؑ به معنای
فطرت و دین همه از باب جری و تطبیق است و براساس خرد نه تنها معارض نیستند، بلکه
جمعشان را می‌توان تصدیق کرد.

منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۴. فاختوری، حنا و خلیل جر (۱۳۵۵)، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بی نا، بی جا.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، فطرت در قرآن، اسراء، قم.
۶. جوادی آملی، عبدالله، سایت اسراء، [دسترسی ۱۸ - ۲۵ بهمن ۱۳۹۱].
<http://www.portal.esra.ir/Pages/index.aspx?SecondPageCommand=Q29udGVudHNHcm91cExpc3QxJjd%2bMTE1-bmRGTltSlv0%3d>
۷. زمخشری، جاروالله محمدبن عمر خوارزمی (۱۳۷۱ش)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل، تحقیق: علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران.
۸. اردبیلی، عبدالغنی (۱۳۸۱)، تقریرات فلسفه امام خمینی علیه السلام، موسسه نشر آثار امام خمینی، تهران.
۹. شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۰)، اسرار الایات و انوار البینات، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، تهران.
۱۰. _____ (۱۳۷۶)، رساله سه اصل، مولی، تهران.
۱۱. _____ (۱۹۸۹)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲. صدوق (۱۳۵۷)، التوحید، جامعه مدرسین، قم.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم.

۱۴. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۴۲۳)، جامع البیان عن تاویل آی القرآن، دار ابن حزم، بیروت.
۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۴۱۶)، مجمع البحرين، تصحیح: احمد الحسینی، کتاب فروشی مرتضوی، تهران.
۱۶. فخر رازی (۱۴۰۵)، التفسیر الکبیر، دارالفکر، بیروت.
۱۷. فروغی، محمد علی (۱۳۷۲)، سیر حکمت در اروپا، زوار، تهران.
۱۸. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۶۹)، لطایف الاشارات، الهیئه المصریه العامه للکتاب، مصر.
۱۹. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، تفسیر قمی، دارالکتاب، قم.
۲۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۳)، الامالی، ترجمه حسین استادولی، آستان قدس رضوی، مشهد.
۲۲. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۰)، آداب الصلاه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران.
۲۳. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خمسه نظامی، مهر آمین، تهران.